

نکو کون کن کا دستم کرد کوریت
طیبیا یکی دفتر خوشش بکشا
دوم پیش چون اشک حال تو برسم
قوه سجد ای شیخ ماو خرابات
بسی باید از دیده خون ریخت جای
کدام دل از دم بای بر آید
رسید قاصد و در پی مشک ناکورد
ز شیر زشت منافی بگرد صبح
ترا بر بود ز ظلم فرقی کسورده لب
سخن در دست بگویم ز شاه سندان
غلام مقدم ام کز ان لب و غنچه
بتا فتنه خامه از شرح بجز حیرانم
شبه از نفسا از وصله بر زنی آرم
گذشت بایه نظر ز سنان بجای
شعشعش می که جود راه سفر کوفت نظر
۴۴ منافی او پای در کاسه آورد
وقت بلبلان کون کن کجا سینه تر بود
میز رفیق قدت در باغ باغ در صبح
کس نیاید بودی راحت از دل سخت شرم
مردم چشم خیال تو را چه چو مند و دیگر
یک شتو پاک از کماه نم مرگشت امید
از نفس خندان شد زون سون و دها
زنده شو بجای که تا با زبان تیغ بجز را
را از فرغ از وی جانان صبح خوشتر میدود

چو شهما افغان کدی بر آید
بود در در مارا دوای بر آید
ز کوی در چون اشکای بر آید
تنتای بیس کس ز جای بر آید
چو جای درج کدوچ و خوشتر آید
بنام دوزخ سر کشت زان تا بر آید
نشان اطف سوس کشت زان تا بر آید
نیار ناخ درویش مر جود آید
نویس جمت آرد و غنچه آید
کدام صفت سارا چو کون تا بر آید
اگر چه جنت مر این نفسا خوشتر آید
چو پر خاگرد شاه کا میار آید
کشته آن غنچه را از ترا کشته مید
بیدار از اندر و جای بر کشته مید
آری آن رخسار این ویران کوه مید
کن خیال آن صخره خارش ز ستر مید
کش ز بکجا بیلگم صدای بگر مید
برو دهن مید مد که ی در اتمک مید
زنده شو بجای که تا با زبان تیغ بجز را
را از فرغ از وی جانان صبح خوشتر میدود

ماه تو بر شمل زام آمد ناز شام امید
کو چلیباده که عید از سده زام ووس
خلان کم خنلا ز ماه و زوره دام و کشته
کشته بود خوشک چون ز یاد از استاک
عید بر سر کوشا از تکه ابوالفصح
میرساند کماه از زده صامت کشته بود
وام کم جای بنم عید و کرم است
طوبی شصت کردن اهل کرم از ام امید
کوسبا تاره سر خوش خرم من برد
دوشان شوق او بر خطا چون او را ق کل
ناز من که کوه بزه تا صد پیش یار
شده کم چون نافرین تا آمدن آمویدم
از غنچه او هم رسوید و دها چه نام
شده ز جام صبر کاه عیش من تلخ ای کلب
سما بی منم خیال آن کله که چه کیم است
تا جود جای بر عید شست ز جام من برد
تو طبل خرد سالی و ما پس سال خرد
چشم سیاه سوس چو ساز و شتر من
بکشا ی بیدار که از آواز صد کوه
نقش نکو تر از خط انکار نیست
جشن من چه سود که ی از لفظ چه مستمع
تصدیق عمر از چه طولی در تو بس است
زلف تو دیدی بجای دوستی مولا نیافت
عمر در از یافت و بی بیم بر خوشتر
شب ماه عید از شرف جرم طوره داد
بید کن برین لعل قبا جام زونما

بعضی از جام طریقی ایضا شام امید
بوی پرستان ستر شسته مشهور نام امید
با و باقی مجلس روان دور و آشام امید
سخت ساقی ناز از ام از شام امید
را به سفر زخوی زینش نام امید
از لب عطری بکوش نشان پیغام امید
کوسبا تاره سر خوش خرم من برد
دوشان شوق او بر خطا چون او را ق کل
ناز من که کوه بزه تا صد پیش یار
شده کم چون نافرین تا آمدن آمویدم
از غنچه او هم رسوید و دها چه نام
شده ز جام صبر کاه عیش من تلخ ای کلب
سما بی منم خیال آن کله که چه کیم است
تا جود جای بر عید شست ز جام من برد
تو طبل خرد سالی و ما پس سال خرد
چشم سیاه سوس چو ساز و شتر من
بکشا ی بیدار که از آواز صد کوه
نقش نکو تر از خط انکار نیست
جشن من چه سود که ی از لفظ چه مستمع
تصدیق عمر از چه طولی در تو بس است
زلف تو دیدی بجای دوستی مولا نیافت
عمر در از یافت و بی بیم بر خوشتر
شب ماه عید از شرف جرم طوره داد
بید کن برین لعل قبا جام زونما

King Saud University